

متن پرسش

باسمه تعالی: پس از سلام؛ سؤالی که خدمتتان داشتم در رابطه با استاد اخلاق و استاد سلوک بود که در حال حاضر ما چگونه می‌توانیم استادی را پیدا کنیم که در اصلاح رذائل خود موفق باشیم و خدای ناکرده طوری نباشد که پس از ۷۰ سال قصه‌ی ما قصه‌ی آن سنگی باشد که به قعر جهنم سقوط کرد؟

متن پاسخ

باسمه تعالی علیک السلام همان‌طور که می‌فرمایید همه باید تلاش کنیم تا مسیر زندگی‌مان رو به سوی جهنم و ارضای امیال نفسانی نباشد و حتماً در این امر استاد و نمونه‌ای متعالی نیاز داریم. ولی بحث در چگونگی استاد سلوکی و نحوه‌ی سلوکی است که ما باید دنبال کنیم. قلب ما حتماً باید به صورتی خاص تربیت شود و جهت بگیرد تا عبادات ما برایمان در آن راستا مفید افتد و تا برنامه‌ای برای خود نریزیم به آن تربیت خاص قلبی نمی‌رسیم و در راستای داشتن برنامه و تربیت خاص قلبی به طور جدی موضوع ضرورتِ نظر به استاد به میان می‌آید. حال این سؤال پیش می‌آید که آیا آن استاد باید کسی باشد که با او رابطه‌ی خاصی داشته باشیم و او هرکس را بر اساس روحیات مخصوصی که شاگرد دارد راهنمایی کند یا در ذیل سیره و سنت رسول خدا «صلوٰة‌الله‌علیه‌وآله» و ائمه‌ی معصومین «علیهم‌السلام» می‌توانیم به سیره و آثار علمایی مثل علامه طباطبایی و حضرت امام «رحمة‌الله‌علیهم» نظر کنیم و راه‌کار خاص سلوکی خود را به‌دست آورد و عقل و قلب خود را تربیت نماییم؟ بنده در جمع‌بندی و بر اساس مختصر تجربه‌ای که دارم معتقدم اگر کسی بتواند با حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در این زمان رابطه‌ای قلبی پیدا کند و شخصیت و اندیشه و آثار علمی ایشان را مبادی عقل و قلب و عمل خود قرار دهد به همان جامعیتی می‌رسد که عرفای بزرگ طالب آن بودند و اکثراً به آن دست نیافتند که نمونه‌ی روشن آن را در بسیاری از شهداء و سرداران جنگ تحمیلی می‌توان یافت. عنایت داشته باشید که آن طور نیست که همه‌ی آن عزیزانی که به سراغ اساتید مسلم اخلاق و عرفان رسیدند، همه موفق به کسب درجات معنوی شدند. پس باید بدانیم استاد علت معده است و همت و صداقت خود انسان علت حقیقی است، اگر آن کسانی که با همت بلند به اساتید اخلاق رجوع می‌کنند و خود را مقید می‌کنند که همه‌ی دستورات استاد را مو به مو عمل کنند به نامه‌ی ۳۱ نهج‌البلاغه که حضرت به امام حسن «علیه‌السلام» نوشته‌اند، رجوع کنند مسلم به نتایج درخشانی می‌رسند. بنده در راستای نظر به نتایجی که بسیجیان و سردارانی مثل حاج حسین خرازی و مهدی باکری و احمد متوسلیان و ردانی‌پور و میثمی و... به آن رسیدند نظر شما را به پیام

حضرت امام به رزمندگان در ۱۰/۱/۶۱ در رابطه با عملیات فتح‌المبین جلب می‌کنم تا روشن شود چرا می‌گویم می‌توان در ذیل شخصیت حضرت امام به درجاتی رسید که عرفای بزرگ به دنبال آن بودند. ایشان می‌فرمایند: بسم الله الرحمن الرحيم ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوضٌ ... در جنگ‌های جهان نمونه است که در ظرف کمتر از یک هفته آن چنان مات شوند که هر چه دارند بگذارند و فرار نمایند و یا تسلیم شوند، به صورتی که قوای مسلح ما تا کنون نتوانند اسیران و کشتگان و غنایم را به شمار آورند و گرچه تمام این امور بر خلاف عادت به صورتی معجزه‌آسا تحقق یافت، لکن آنچه انسان را در مقابل رزمندگان جبهه‌ها و پشتیبانان آنان... به خضوع وادار می‌کند، بُعد معنوی آن است که با هیچ معیاری نمی‌توان سنجید و با هیچ میزانی نمی‌توان عظمت آن را دریافت. ما عقب‌ماندگان و حیرت‌زده‌گان، و آن سالکان و چله‌نشینان و آن عالمان و نکته‌سنان و آن متفکران و اسلام‌شناسان و آن روشنفکران و قلمداران و آن فیلسوفان و جهان‌بینان و آن جامعه‌شناسان و انسان‌یابان و آن همه و همه، با چه معیار این معما را حل و این مسأله را تحلیل می‌کنند که از جامعه مسمومی که در هر گوشه آن عفونت رژیم ستمشاهی فضا را مسموم نموده بود، بازار و مغازه‌هایش مسموم، خیابان‌ها و گردشگاه‌هایش مسموم، مطبوعات و رسانه‌های گروهی‌اش مفتضح و مسموم، از کودکان تا دانشگاهش مسموم، و نونهالان و تازه‌جوانان ما در یک چنین محیطی به جوانی و رشد رسیده بودند که به حسب موازین و عادت باید سرشار از مسمومیت و فساد اخلاق و عقیدت باشند، که اگر معلم و مربی اخلاق و مهذب نفوس بخواهد تنها یکی از آن‌ها را با صرف سال‌های طولانی متحول گرداند میسر نگردد، چگونه در ظرف سال‌های معدود از بطن این جامعه و انقلاب - که خود نیز اگر معیارهای عادی را حساب کنیم باید کمک به فساد کند - یک همچو جوانان سرشار از معرفت الله و سراپا عاشق لقاء الله و با تمام وجود داوطلب برای شهادت، جان نثار برای اسلام که پیران هشتاد ساله و سالکان کهنسال به جلوه‌ای از آن نرسیده‌اند، بسازد؟ جز دست غیبی و دستگیری الهی و تصرف ربوبی، با چه میزان و معیار می‌توان تحلیل این معما کرد؟ این جانب هر وقت با یکی از این چهره‌ها روبه‌رو می‌شوم و عشق او را به شهادت در بیان و چهره‌ی نورانی‌اش مشاهده می‌کنم احساس شرمساری و حقارت می‌کنم. و هر وقت در تلویزیون، مجالس و محافل این عزیزان که خود را برای حمله به دشمن خدا مهیا می‌کنند، و مناجات و راز و نیازهای این عاشقان خدا و فانیان راه حق را در آستانه هجوم به دشمن می‌نگرم که با مرگ دست به گریبان هستند و از شوق و عشق در پوست نمی‌گنجند، خود را ملامت می‌کنم و بر حال خویش تأسف می‌خورم. اکنون ملت ما دریافته است که: «كُلُّ يَوْمٍ عَاشُورَا وَ كُلُّ اَزْضِ كَرْبِلَا». مجالس حال و دعای اینان شب عاشوراهای اصحاب سید الشهداء «علیه‌السلام» را در دل زنده می‌کند. جوانان عزیزم و فرماندهان محترم، شما توقع نداشته باشید که من بتوانم از عهده‌ی ثنای شما و شکر عمل شما برآیم. شما را همان بس که محبوب خدای تعالی هستید، و خدای شما فرموده که شما را که چون سدی محکم و بنیانی مرصوص در مقابل دشمنان خدا و برای رضای او ایستاده‌اید، دوست می‌دارد. و این

است جزای شما و این است عاقبت عمل شما». در روش سلوکی فردی، انسانی که مؤدب به آداب اسلامی است و عموماً از معارف اسلامی خوبی برخوردار است می‌رود در خدمت یک استاد اخلاق و بر وارستگی‌ها و فضائل خود می‌افزاید. ولی در روش سلوکی رزمندگانی که حضرت امام به آن‌ها اشاره فرمودند. اولاً: انسان‌های عادی بودند که به آن درجه رسیدند که حقیقتاً همان‌طور که حضرت امام فرمودند قلم امکان توصیف آن را ندارد. ثانیاً: در روش سلوک فردی اساتید اخلاق، یک انسان ساخته می‌شود، ولی در روش سلوکی حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» یک جامعه ساخته می‌شود و بنده فکر می‌کنم باید به دنبال سلوکی بود که مافوق سلوک فردی، شخصیتی مد نظر قرار گیرد که در نتیجه‌ی شخصیت او، تمدنی ساخته شود همراه با فضائل اخلاقی و شهدا و سرداران بزرگ جبهه‌ی نبرد دفاع مقدس هشت‌ساله با رجوع قلبی به حضرت امام این راه را طی کردند. مشکل ما آن است که هنوز نتوانسته‌ایم حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» را پیدا کنیم و ملاک اصلاح نفس را تنها در محدوده‌ی امور فردی می‌شناسیم، در حالی که با رجوع قلبی به حضرت امام تمام ابعاد ما متعالی می‌شود که وجوه فردی ما یکی از ابعاد آن است. به نظرم با حضور حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه»، تاریخ ما ورقی دیگر در مسیر اصلاح نفس در جلو ما قرار داده ولی ما هنوز در عهد گذشته به سر می‌بریم. بنده سعی کرده‌ام در کتاب «سلوک ذیل شخصیت اشراقی امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»» همین نکته را مطرح کنم. فکر می‌کنم اگر کتاب مذکور را با حوصله مطالعه فرمایید سؤالاتتان را که در آخر فرموده‌اید نیز حل شود. در روایت داریم که معاویه بن عمار می‌گوید: به امام صادق «علیه السلام» عرض کردم: «رَجُلٌ رَاوِيَةٌ لِحَدِيثِكُمْ يَبُتُّ ذَلِكَ إِلَى النَّاسِ وَ يُشَدُّهُ فِي قُلُوبِ شِيعَتِكُمْ وَ لَعَلَّ عَابِدًا مِنْ شِيعَتِكُمْ لَيْسَتْ لَهُ هَذِهِ الرَّوَايَةُ أَيُّهُمَا أَفْضَلُ قَالَ رَاوِيَةٌ لِحَدِيثِنَا يَبُتُّ فِي النَّاسِ وَ يُشَدُّ فِي قُلُوبِ شِيعَتِنَا أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ» مردی است راوی احادیث شما که آن‌ها را در میان مردم نشر می‌دهد و در قلوب شیعه شما جایگیر می‌سازد و مرد دیگری است اهل عبادت که این خصوصیت را ندارد، آیا کدام یک از آن دو برتر است؟ فرمودند: «راوی حدیث ما که آن را در میان مردم نشر دهد و در قلوب شیعیان جایگیر سازد، از هزار عابد برتر است. ملاحظه کنید وقتی حضرت صادق «علیه السلام» می‌فرمایند آن فردی که سعی می‌کند روایات را در فرهنگ جامعه نهادینه کند و جهت‌گیری قلبی شیعیان را در راستای فرهنگ اهل‌البیت «علیهم السلام» شکل دهد افضل است، به این معنا است که در سیر الی الله مسیر را بهتر طی کرده و به درجات بالاتری نایل شده نسبت به کسی که در سلوک فردی تلاش می‌کند. بنده فکر می‌کنم اگر بتوانیم امام «رضوان الله تعالی علیه» را درست بنگریم، سیره‌ی علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» و المیزان ایشان نیز برای ما معنای دیگری پیدا می‌کند و در مسیر سلوک جامع معنوی نقش به‌سزایی دارد. شما از یک طرف متوجه‌اید علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» شاگرد مبرز مرحوم آیت‌الله قاضی است و از طرف دیگر شاهکار علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» را در المیزان ملاحظه می‌کنید که شدیداً جنبه‌ی اجتماعی آن بر جنبه‌ی فردی آن غلبه دارد. آیا به این نتیجه نمی‌رسیم که سلوک فردی جای خود را به سلوک جامع فردی، اجتماعی داده؟ و باید ملاک خود را در

نظر به استاد سلوکی تغییر دهیم؟ با این فرض قداست را باید در سلوک جامع دنبال کرد، سلوکی که حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» متذکر آن هستند. والسلام